

گونه های تأکید در قرآن

محمد حسن ربانی

مقدمه

در کلام عرب، اصل آن است که سخن، خالی از «تأکید» آورده شود. ۱ روش سخنوری و نگارش عرب، آن است که وقتی مخاطب ذهنیتی از پیش یا شک و انکاری ندارد کلام خود را بدون ادات تأکید آورد.

عالمان بلاغت، «خبر» را به سه گونه تقسیم می کنند؛ کلام ابتدایی، کلام طلبی، کلام انکاری. کلام ابتدایی، خطاب به کسی گفته می شود که خالی الذهن باشد و در موضوع تردیدی نداشته باشد. کلام طلبی، به مخاطبی گفته می شود که مردد و جویای حکم می باشد؛ یعنی دو طرف موضوع حکم برایش روشن است، ولی نسبت میان آن دو را نمی داند و از «وقوع و لا وقوع» خبری ندارد. در این گونه گفتارها آوردن «تأکید» نیست، تا به وسیله آن، هم تردید برطرف شود و هم حکم روشن گردد.

اما در کلام انکاری، مخاطب منکر حکم است و می باید تأکیدهایی بر اساس شدت انکار آورده شود. ۲

عالمان اسلامی اعتقاد دارند که تأکید، در قرآن و سنت همانند کلام معمول عرب وجود دارد، ولی برخی دیگر بر این باورند که تأکید در قرآن و اخبار وجود ندارد؛ زیرا بازگشت آن به «تکرار» است و تکرار لغو می باشد.

زرکشی گفته، آدمی را یارای آن نیست که بتواند کلام و مقصود خویش را به طور کامل و تمام بیان کند، بدین رو کلام را اعاده و تکرار می نماید، و بدین جهت است که برخی علما منکر وجود تکرار در قرآن شده اند. ولی برخی دیگر بر این باورند که قرآن به زبان قومش نازل شده و خارج از سبک و روش آن نیست، بلکه تأکید نزد علمای بلاغت و فصاحت از شاخص های مهم بلاغت به شمار می رود؛ زیرا در آن فواید بسیار نهفته است، و از طرفی تأکید، مجاز نیست، بلکه خود نوعی حقیقت است. ۳

پیش از پرداختن به انواع تأکید در قرآن، یادکرد چند نکته بایسته است:

۱. بررسی واژه های «تأکید و توکید»

سیوطی گفته است: «توکید»، مصدر «وگد» و «تأکید» مصدر «أگد» است که دو لغت هستند به یک معنی.

ابن منظور در لسان العرب در باب حرف همزه می گوید: «أگد العهد و العقد»، لغتی در وکده می باشد و تأکید، لغت در توکید است (اگدت الشیء و وگدته).

و گفته می شود: «أوکدته» و «أگدته» و «أکدته» و «ایکاداً» و ضبط آن با «واو» فصیح تر می باشد و هر سه به معنای محکم کردن است. «وگد» و «اکد»، همانند «ورخ» و «ارخ» می باشد.

بحث تأکید کلام، از مباحث مهم علوم قرآنی است، و از این رو بیشتر کتاب هایی که درباره علوم بلاغی قرآن سخن گفته اند، به این بحث نیز پرداخته اند.

۲. فصاحت و بلاغت کلام

گاه اقتضا می کند که مخاطبان غیرمنکر را منکر فرض کنند، بدین معنی که اصل اولیه در کلام آن است که کلام برای این گونه مخاطبان بدون تأکید آورده شود، ولی در همان حال که مخاطب تردید و انکاری ندارد، او را منکر فرض کرده کلام را با مؤکدات مختلف تأکید می کنند. علت این مطلب آن است که مخاطب بر پایه حقیقت و بر طبق اقرار خود حرکت نمی کند. برای روشن شدن مطلب، آیه شریفه ذیل را شاهد می آوریم:

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعَثُونَ» مؤمنون/۱۵-۱۶

سیوطی می گوید: چون مخاطبان، زمان طولانی در غفلت فرو رفته اند، هر چند منکر نیستند به منزله منکر فرض می شوند، و در نتیجه کلام با سه سبب مؤکد آورده شده است: *إِنَّ*، *لَام* و جمله اسمیه. و آیه دوم «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعَثُونَ» با حرف *إِنَّ* و جمله اسمیه تأکید شده است. علت اینکه در این آیه، مخاطبان به منزله منکران فرض شده اند، این است که ادله قیامت و بعثت بسیار است و سزاوار است که انکار نشود.

زمخشری گفته است: در تأکید بر مرگ مبالغه شده است، تا انسان مرگ را نصب العین خود قرار دهد و از آن غافل نباشد، زیرا فرجام انسان در دنیا مرگ است. اما تلاش انسان در دنیا به گونه ای است که می پندارد همیشه زنده خواهد ماند. جمله «بعث» فقط با *إِنَّ* تأکید شده، زیرا به صورت امری قطعی که امکان نزاع و انکار در آن نیست بیان شده است.

۳. تفاوت مراتب تأکید

چنان که گذشت کلام به دو گونه ادا می شود؛ با تأکید و بدون تأکید. در صورت تأکید هم، بر اساس شدت و ضعف انکار مخاطب، تعداد مؤکدات فرق می کند، به عنوان مثال، آیه «قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ» سخن فرشتگان را که به سوی عیسی (ع) نازل شده بودند نقل می کند، و همین ملائکه در مرتبه دوم، چنین حکایت می کنند: «قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ» (یس/۱۶) در جمله اول، دو مؤکد وجود دارد؛ *إِنَّ* و جمله اسمیه، ولی جمله دوم دارای سه مؤکد است: *إِنَّ*، *لَام* و جمله اسمیه.

در آیه اول، انکار مخاطبان ضعیف بوده و با مؤکدات کمتری آورده شده است؛ ولی در آیه دوم، این انکار شدت یافته است، بدین سبب که گفتند: «ما أنتم إلا بشر مثلنا و ما أنزل الرحمن من شيء إلا أنتم إلا تكذبون».

۴. گونه های تأکید

الف. تأکید در نسبت کلام؛ مانند تکرار جمله، حروف زاید و... که همان جمله سابق را تقریر و تشبیت می کند.

ب. مبالغه در وصف، که به نسبت داده شده ربطی ندارد؛ مثلاً هرگاه از اوزان صیغه مبالغه استفاده شود مبالغه در وصف را می رساند؛ «و امرأته حمالة الحطب» (لهب/۴)؛ یعنی بسیار حمل کننده است.

ج. مبالغه و کثرت در متعلق: مانند «علام الغیوب» که علم خداوند متعال قابل مبالغه و عدم مبالغه نیست، بلکه به اعتبار اشیاء می‌گوییم خداوند علام است، چنان که ابوحیان در تفسیر البحر المحیط بر این مطلب تصریح کرده است.

نمونه دیگر: علمای علم صرف گفته‌اند فرق «مات الابل» و «موتت الابل» آن است که «موتت» مبالغه در فاعل را می‌رساند. راغب اصفهانی ذیل لغت «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ» گفته است: تشدید کلمه «غَلَقَتِ» یا به خاطر احکام است و یا به خاطر کثرت در فاعل؛ یعنی: همه درها را بست و تمام آنها را نیز محکم کرد.

نجم الدین استرآبادی (م ۶۸۶) در شرح شافیه گفته است: «فَعَلَ» غالباً برای تکثیر می‌آید؛ مثل غَلَقَتِ و قَطَعَتِ و جَوَلَتِ و طَوَّفَتِ و مَوَّتِ المال و جَرَّحَتِه.

تکثیر در متعدی و لازم، هر دو وجود دارد. در کتاب تصریف آمده است که باب تفعیل، برای مبالغه و تکثیر در فعل است؛ مثل طَوَّفَتِ و جَوَلَتِ؛ یا در فاعل؛ مثل مَوَّتِ الابل؛ و یا در مفعول؛ مثل غَلَقَتِ الْاَبْوَابِ.

۵. «التأسيس أولى من التأكيد» یعنی: باید کلام هر متکلمی را در مرتبه اول بر تأسیس حمل کنیم؛ یعنی بگوییم او معنای جدیدی را قصد کرده است، و اگر تأسیس ممکن نبود در مرتبه دوم، کلام متکلم را بر تأکید، تکرار و تقریر سخن پیشین حمل کنیم. ۴ این قاعده در متون فقهی نیز مورد توجه فقها قرار گرفته است.

۶. اصل اولیه در مؤکد آن است که پس از پایان جمله آورده شود، چون تأکید فرع کلام است. بنابراین اول باید اصل ذکر گردد و سپس فرع آورده شود. از این قاعده پاره‌ای از ادات مثل «إِنَّ، أَلَا، لَمْ، تَأْكِيدٌ و قسم» استثنا شده‌اند و در صدر کلام قرار می‌گیرند.

۷. علمای بلاغت برای «تکرار کلمه‌ها و جمله‌ها» انگیزه‌های مختلفی ذکر کرده‌اند. آنها بر این باورند که مهم‌ترین هدف از تکرار لفظ، همان «توکید و تقریر جمله» است؛ مثلاً در «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکاثراً ۱-۲) هدف از تکرار، ردع کفار است.

امیرمؤمنان (ع) در جایی می‌فرماید:

«العمل العمل، ثمَّ النِّهَايَةُ النِّهَايَةُ، و الاستقامَةُ الاستقامَةُ، ثمَّ الصبر الصبر، و الورع الورع.» ۵

مقصود از تکرار این کلمات، ترغیب و تحضیض می‌باشد.

انگیزه دوم از تکرار، زیادی استبعاد است؛ مانند: «هیهات هیهات لما توعدون».

انگیزه سوم، بیدار کردن و آگاهی دادن مخاطب است؛ مثل «هیهات فات ما فات و ذهب ما ذهب».

انگیزه چهارم، تحذیر (بیم دادن) است؛ مثل این سخن امام (ع): «فالحذر الحذر، من طاعة ساداتکم

و کبرائکم الذین...». اما باید گفت هدف تکرار، از سیاق کلام فهمیده می‌شود و هدف اصلی از تکرار،

همان توکید است؛ چنان که علمای بدیع به این مطلب اشاره کرده‌اند.

روش‌های تأکید

اهل فصاحت و بلاغت برای «تأکید» انگیزه‌های گوناگونی را برشمرده‌اند. مهم‌ترین آنها همان

تقریر و تحقیق کلام قبلی است، گویی متکلم احساس می‌کند که مخاطب توجه کامل به مضمون

سخن او ندارد، بدین رو آن را تکرار می‌نماید.

انگیزه دوم این است که گاه متکلم می خواهد توهم شنونده را بزداید؛ مثلاً می گوید «جاء الأمير» و شنونده خیال می کند نامه او آمده است، لذا گوینده با کلمه «جاء الأمير نفسه» این مطلب را تثبیت می کند که خود امیر آمده است؛ نه نامه اش.

انگیزه سوم این است که گاه شنونده می پندارد فاعل یا مفعول عمومیت ندارد، در اینجا تأکید می آورد تا دلالت بر استغراق (فراگیری) و عمومیت کند؛ مثلاً در آیه شریفه «فسجد الملائكة» ممکن است برخی گمان کنند که بعضی از فرشتگان سجده نکرده اند، ولی خداوند در ادامه می فرماید: «كلهم أجمعون».

تأکید معنوی (تأکید صناعی)

تأکید معنوی در کتاب های نحوی با شیوه های مختلف مطرح است. این تأکید با واژگانی همچون کل، أجمع، کلا، کلتا و نظایر آن صورت می گیرد. فایده این گونه واژگان آن است که توهم مجاز بودن را برطرف می کند و روشن می سازد که این لفظ تمام افرادش را در بر می گیرد؛ مانند آیه: «فسجد الملائكة كلهم أجمعون» (حجر/۳۰)

سیوطی از فراء نقل کرده است که کلمه «کل» عموم را می رساند... یعنی همه فرشتگان سجده کرده اند و کلمه «اجمعون» چون از ماده جمع می باشد، می رساند که سجده آنان به صورت گروهی بوده است؛ نه به صورت پراکنده.

در همع الهوام آمده است که لفظ «کل» برای شمول وضع شده است و توهم این را که عمل بعضی به همه نسبت داده شده دفع می کند؛ تا توهم نشود که فعل در واقع از سوی بعضی صادر شده است؛ ولی گفته است همه این کار را انجام داده اند، یا کار واقع شده از بعضی را به منزله انجام آن از سوی همه دانسته است.

تأکید معنوی به وسیله الفاظی چون «نفس» و «عین» هم صورت می پذیرد، و فایده آن نیز دفع توهم مجاز بودن می باشد و نشان می دهد که در کلام، حذفی صورت نگرفته و سهو و نسیانی وجود نداشته است. ۹. واژه های نفس و عین، همواره به ضمیر اضافه می شوند و ضمیر در مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث بودن با متبوع خود هماهنگی دارد؛ چنان که در کتاب های نحوی به تفصیل آمده است. ۱۰.

تأکید با تکرار

نوع سوم تأکید، تأکید لفظی است، که همان تکرار لفظ اول می باشد. سیوطی می گوید: این تأکید در ضمیر متصل، حرف، مضاف، جمله، کلام، نکره، معرفه، اسم ظاهر، ضمیر و نیز تأکید اسم، فعل و حرف می باشد. ۱۱. مواردی از تأکید با تکرار را می نگرید:

«عمّ یتسألون. عن النبأ العظیم. الذی هم فیہ مختلفون. کلاً سیعلمون. ثمّ کلاً سیعلمون»

نبأ/۵-۱

زمخشری در کشاف می گوید: تکرار ردع، با لفظ و تکرار جمله وعید، تهدید و تشدید در مطلب را می رساند، و وجود «ثمّ» دلالت می کند که وعید دوم شدیدتر از وعید اول می باشد.

«کلاً لوتعلمون علم الیقین. لترونّ الجحیم. ثمّ لترونّها عین الیقین» تکاثر/۷-۵

«فإنَّ مع العسر يسراً. إنَّ مع العسر يسراً» انشراح/۵۶
«و ما أدراك ما يوم الدين. ثمَّ ما أدراك ما يوم الدين» انفطار/۱۸-۱۷
«فمهلَّ الكافرين أمهلهم رويداً» طارق/۱۷

در آیه فوق، مضمون جمله سه بار تکرار شده است: مهلَّ الكافرين؛ أمهلهم؛ رويداً، که مصدر ترخیم شده «ارواد» است و مفعول مطلق تأکیدی و در حکم تکرار است. طبرسی و زمخشری می گویند: خداوند اراده تأکید کرده و از تکرار کراهت داشته است. به همین سبب لفظی آورده است که با لفظ اول مخالف باشد و چون تأکید بیشتر را می خواسته برساند، معنای آن را آورده و لفظ را وانهاد و فرموده است: «رويداً»؛ یعنی «إمهالاً يسيراً» ۱۲. سیوطی می گوید: جمله «أمهلهم» مؤکد جمله اول می باشد و وجود اختلاف اندک در لفظ ضروری ندارد. ۱۳.

تکرار عامل یا فعل

مانند: «هیہات هیہات لما توعدون» مؤمون/۳۶
در این آیه افزون بر عدول از بُعد به هیہات که خود مبالغه است، هیہات نیز تکرار شده است که تأکید بیشتر را می رساند.
تکرار اسم

مانند: «کلاً إذا دکت الأرض دكاً دكاً» حجر/۲۱
برخی گفته اند در این آیه تأکید اسم است، ولی در «جاء ربک و الملك صفّاً صفّاً» (فجر/۲۲) چنین نیست؛ زیرا از لفظ دوم، آنچه از لفظ اول اراده شده مراد نیست. برخی دیگر گفته اند در آیه نیز «دک» اول، غیر از «دک» دوم است و رخدادی دیگر است که ترتیب را می رساند. ۱۴

تکرار حرف

مانند: «ففی الجنّة خالدین فیها» (هود/۱۰۸) که تکرار در حرف است؛ چنان که سیوطی می گوید، یا در مجرور؛ چنان که زرکشی باور دارد.
نیز مانند: «أیعدکم آنکم إذا متّم و کنتم تراباً و عظاماً آنکم مخرجون» (مؤمنون/۳۵) که آن تکرار شده است. نیز: «ألم یعلموا أنّه من یحادد الله و رسوله فأنّ له نار جهنّم خالداً فیها» (توبه/۶۳)
باید دانست تکرار استثنا نیز از نوع تکرار حرف است، مانند: «و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها إلاّ هو و یعلم ما فی البرّ و البحر و ما تسقط من ورقه إلاّ یعلمها و لاحتبّه... إلاّ فی کتاب مبین» (انعام/۵۹)

تکرار ضمیر

ضمیر متصل به وسیله ضمیر منفصل تأکید می شود. در بحث عطف گفته شده است که اگر اسم ظاهر بر ضمیر مرفوع متصل عطف گرفته شود باید ابتدا با ضمیر منفصل تأکید شود؛ مانند «اسکن أنت و زوجک الجنّة» بقره/۱۱۴، یا «فاذهب أنت و ربک فقاتلا» (مائده/۲۴)
و مضمّر الرفع الذی قد انفصل
أکد به کلّ ضمیر اتصل

آیا هر تکراری مفید تأکید است؟

از آنچه گذشت، ممکن است برداشت شود که هر تکراری تأکید را می‌رساند، ولی این تصور درست نیست؛ در سوره الرحمن آیه شریفه «فبأی آلاء ربکما تکذبان» تکرار شده، ولی چنان که اهل تفسیر گفته‌اند این تکرار برای تأکید نیست. سید مرتضی در «غرر الفوائد» بحثی گسترده درباره این مطلب آورده و عالمان و مفسران پس از او نیز آن را ذکر کرده و پذیرفته‌اند؛ از جمله طبرسی و آلوسی. گزیده سخن سید مرتضی چنین است: تکرار، زمانی است که این الفاظ به یک چیز متعلق باشند، ولی اگر متعلق هر یک از این جملات نکته خاصی باشد، تکرار نخواهد بود؛ ۱۵ که در سوره رحمان چنین است.

مفعول مطلق تأکیدی

تأکید کلام به وسیله مفعول مطلق تأکیدی، بدان جهت است که خود نوعی از تکرار است و مفعول مطلق گاهی همان مصدر فعل است که غالباً این گونه است؛ مثل «و قتلوا تفتیلاً» (سبأ/۳۷) البته گاهی مصدر پس از فعل نمی‌آید و چیزهای دیگری جانشین مصدر می‌شود؛ مثلاً گاهی مصدر از جنس فعل سابق نیست، ولی در معنی مشترک می‌باشد و این خود تکرار است: ۱۶

«و ما أموالکم و لا اولادکم بالتی تقرّبکم عندنا زلفی إلا من آمن و عمل صالحاً»
سبأ/۳۷

طبرسی (م ۵۴۸) در جوامع الجامع فرموده است: «زلفی و زلفه»، مثل «قربی و قربه» مصدر است و به عنوان مصدر، منصوب می‌باشد و «تقرّبکم» را تأکید می‌کند. ۱۷

اهل نحو نیز تصریح کرده‌اند که مصدری از غیر جنس فعل، ولی به همان معنی، می‌تواند جانشین مصدر فعل باشد؛ مانند: «و تخرّ الجبال هدأً» (مریم/۹۰) و «والنازعات غرقاً» (نازعات/۱) و «و أنا ظننا أن لن نقول الإنس و الجنّ علی الله کذباً» (جنّ/۵). باید دانست گاهی اسم منصوب، جانشین مفعول مطلق تأکیدی می‌شود؛ مانند: «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» (یونس/۳۶) و این حذف منافات با تأکید ندارد. چنان که بسیاری مفعول مطلق نوعی را نیز مفید تأکید دانسته‌اند.

حال تأکیدی

حال مؤکّد، نیز نوعی از سبک‌های تأکید کلام عرب است که در قرآن نیز به کار رفته است. حال مؤکّد سه گونه است:

۱. گاهی ذوالحال را تأکید می‌کند؛ مثل کلمه «کافّة» در این آیه:

«و قاتلوا المشرکین کافّةً کما یقاتلونکم کافّةً» توبه/۳۶

کلمه «کافّة» حال است و مفعول به را که «المشرکین» باشد تأکید می‌کند. این کلمه در پنج آیه به کار رفته و مثل کلمه «وحده» می‌باشد؛ یعنی فقط به صورت حال به کار می‌رود. مثال دیگر حال مؤکّد، این آیه است: «قلنا اهبطوا منها جمیعاً» (بقره/۳۸).

۲. گاه، تأکید کننده عامل می‌باشد؛ مثال:

«ولّی مدبراً و لم یعقب» (نمل/۱۰) و «ولّوا مدبرین» (نمل/۸۰)

نحویان، آیات فوق را نمونه حال مؤکد عامل دانسته اند، ولی سیوطی گفته است: حال مؤکد نیست، بلکه مؤسّد می باشد. ۱۸

مکی بن ابی طالب می گوید: «مدبراً» حال است، همان طور که جمله «و لم یعقب» حال می باشد. ۱۹

۳. حال تأکیدی که مضمون جمله سابق را تأکید می کند؛ مانند: «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتّقین» (بقره/۲).

طبرسی و دیگران گفته اند: جمله «لاریب فیه» در موضع نصب می باشد و مضمون جمله سابق را تأکید می کند.

باید دانست جمله «لاریب» هرگاه پس از معرفه واقع شود حال خواهد بود، و اگر بعد از نکره محض آورده شود صفت است؛ مانند: «فکیف إذا جمعنا هم لیوم لاریب فیه» (آل عمران/۲۵).

نون تأکید ثقیله و خفیفه

استفاده از نون تأکید ثقیله و خفیفه روشی دیگر برای تأکید در کلام عرب است. عالمان نحوی گفته اند:

۱. نون تأکید، چه خفیفه و چه ثقیله، ویژه فعل است و به اسم نمی پیوندد.
۲. برای فعل مضارع تنها در صورتی نون تأکید آورده می شود که بر طلب و درخواست دلالت کند.

بدل

یکی دیگر از اسباب تأکید، بدل می باشد. هدف از بدل «ایضاح» بعد از «ابهام» است و فایده آن بیان و تأکید کلام می باشد.

بیان بودن بدل به دلیل رفع ابهام موجود در مبدل منه است ۲۰ و اما اینکه تأکید است؛ زیرا بدل بر مدلول «مبدل منه» دلالت می کند. و دلالت لفظ دوم یا به طور «مطابقی» می باشد؛ یعنی مدلول لفظ دوم و اول یکی است که از آن تعبیر به «بدل کل از کل» می شود، و یا دلالت «تضمنی» می باشد که در «بدل بعض» است، و یا «التزامی» می باشد که در بدل اشتمال است. ۲۱

پس نتیجه می گیریم که تمام انواع بدل ها دلالت بر تأکید می کنند و تأکید اختصاص به بدل کل از کل ندارد.

مثالی برای بدل کل از کل: «اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین أنعمت علیهم...» (حمد/۶-۷). زمخشری می گوید: «صراط الذین» بدل از «الصراط» می باشد و بدل در حکم تکرار عامل است؛ مانند این است که گفته شود «اهدنا الصراط المستقیم. اهدنا صراط الذین أنعمت علیهم»، چنان که فرمود: «للذین استضعفوا لمن آمن منهم» (اعراف/۷۵). فایده بدل نیز تأکید است، زیرا در آن تکرار جمله وجود دارد.

بدل بعض از کل

«ولله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً» آل عمران/۹۷
به گفته طبرسی و زمخشری «من استطاع» بدل از «الناس» است.

مصطفی مراغی گفته است:

«وجه آنکه بدل دلالت بر تأکید می کند آن است که در بدل کلّ از کل، کلمه دوبار تکرار شده است، ولی در بدل بعض از کل، وقتی متکلم مبدل منه را آورد، آن گاه بدل را، گویی اعلام می کند مجازی در کلام نیست و اجمالی که در مبدل منه بوده برطرف شده، پس در نفس بیشتر جای می گیرد. اما در بدل اشتمال نیز تقریب مطلب بدین گونه است که وقتی مبدل منه آورده می شود، مانند این است که نفس شنونده شائق است که چیزی گفته شود و سخن سابق او کامل گردد.» ۲۲

بدل اشتمال

بدل اشتمال، معنایش آن است که مبدل منه مشتمل بر بدل باشد؛ نه مانند اشتمال ظرف بر مظلوف، بلکه چون بدان اشعار دارد هرگاه مبدل منه ذکر می شود، نفس آدمی اشتیاق دارد به ذکر بدل و منتظر آن است. در بدل اشتمال از مبدل منه، تابع (بدل) مراد و منظور است. ۲۳

«یسألونک عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير و صدّ عن سبيل الله و كفر به»
بقره/۲۱۵

زمخشری گفته است: «قتال فيه» بدل اشتمال است ۲۴ و بدل اشتمال نیز در حکم تکرار عامل است.

عطف

عطف نیز از روش هایی است که کلام با آن تأکید می شود:

۱. عطف مترادف بر مترادف از همین گونه می باشد. مانند:

«إنما أشكو بثي و حزني الی الله» یوسف/۸۶

«لاتخاف دركاً و لاتخشي» طه/۷۷

هرگاه دو لفظ مترادف بر یکدیگر عطف گرفته شد لفظ دوّم تأکید لفظ اول است.

عطف خاص بر عام و عام بر خاص

ابن هشام گفته است: این نوع عطف از خصوصیات «واو» است و سایر حروف عطف این ویژگی را ندارند. ۲۵ و فایده آن آگاهی دادن بر ارزش این فرد خاص است، گویی از جنس عام نمی باشد، زیرا تغایر در وصف به منزله تغایر در جنس فرض شده است و این گونه عطف را «تجريد» گویند؛ مثل اینکه از جمله سابق مجرد شده باشد. ۲۶

نمونه: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی» (بقره/۳۳۸).

«إنّ صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین» انعام/۱۶۲

«نسک» در لغت به معنای عبادت است، پس اعم از صلات می باشد. ۲۷

بیضاوی نیز گفته است: «نسک» یعنی تمام عبادت یا قربانی یا حجّ. ۲۸

وصف

اگر برای موصوف صفتی آورده شود که از جنس همان موصوف باشد، دلالت بر تأکید می کند؛ مانند: «و ندخلهم ظللاً ظليلاً» (نساء/۵۷).

ابومسلم اصفهانی نیز گفته است: «ظليل» به معنای قوی متمکن می باشد، و صفت آوردن آن برای کلمه ای که از لفظ آن مشتق می شود مبالغه در وصف است؛ مانند «ليل أليل و داهية دهياء» ۲۹. نظیر همین مضمون را فخررازی از واحدی در تفسیر البسيط نقل کرده است. ۳۰

نوع دیگری از تأکید

ذکر مصدر پس از فعل - البته نه به صورت مفعول مطلق - نوع دیگری از تأکید می باشد؛ مانند: «يا أيها الذين آمنوا إذا تداینتم بدین فاکتبه» (بقره/۲۸۲)

محقق اردبیلی (م ۹۹۳) فرموده است: جار و مجرور «بدین» چون از جنس «تداینتم» می باشد، دلالت بر مبالغه می کند ۳۱ و طبرسی نیز بدان تصریح کرده است. ۳۲. برخی نیز گفته اند این آیه بر سبیل تأکید است؛ مانند: «ولاطائر يطير بجناحيه» (انعام/۳۸)، «فسجد الملائكة كلهم أجمعون» (حجر/۳۰) و «تلك عشرة كاملة» (ص/۷۳).

قطع از تابعیت

صفت یا نعت، موصوف را توضیح می دهد، ولی در صورتی که قطع از تابعیت شود دلالت بر مبالغه می کند؛ مانند:

«ليس البرّ أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكنّ البرّ من آمن بالله و اليوم الآخر... و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرين في البأساء» بقره/۱۷۷
زمخشری گفته است نصب صابرين بنا بر مدح می باشد ۳۳. سید مرتضی نیز در کتاب غرر الفوائد، درباره نصب «صابرين» بحثی دارد.

«والمؤمنون يؤمنون بما أنزل اليك و ما أنزل من قبلك و المقيمین الصلاة و المؤمنون الزكوة»
نساء/۱۶۲

زمخشری تصریح کرده که نصب «المقيمین» بنا بر مدح می باشد ۳۴ و وجه آن نیز روشن است؛ زیرا «والمؤمنون» مرفوع و «المقيمین» منصوب آمده است.

تأکید با ساختمان (بناء) بیشتر

عالمان نحوی گفته اند: اگر بر بنای کلمه ای افزوده شود، ولی معنای جدیدی از آن فهمیده نشود، دلالت بر تأکید می کند.

«زيادة البناء تدلّ على زيادة المعنى، و زيادة المباني تدلّ على زيادة المعاني» ۳۵

زمخشری و طبرسی گفته اند: رحمان و رحيم، هر دو صيغه مبالغه می باشند، ولی دلالت «رحمن» بر مبالغه بیشتر از «رحيم» است، زیرا بنای آن بیشتر است.

نمونه های افزونی ساختاری:

۱. باب تفعیل: «و غلقت الأبواب و قالت هیت لك» (يوسف/۲۳)

راغب در مفردات می گوید: «غلق و غلق» به یک معنی می باشد، ولی تشدید در غلق یا به خاطر تکثیر در فاعل است و یا دلالت بر استواری فعل می کند. ۳۶
طریحی نیز در مجمع البحرین می نویسد:
«قَطَّعت الشیء، شدّد للمبالغة فتقطع». ۳۷
نمونه دیگر، «قتل» می باشد که مبالغه «قتل» است. ۳۸
۲. باب افتعال:

«اقتربت الساعة و انشق القمر» (قمر/۱)

علمای تفسیر و لغت گفته اند که «اقترب» و «قرب» به یک معنی است، ولی در آیه شریفه «اقترب» معنای بیشتری را می رساند، چنان که در اکتسب و کسب و اصطر و صبر نیز گفته اند.
در معجم الفاظ القرآن آمده است: اصطبار، زیادی تحمل صبر را می رساند ۳۹. فاضل مقداد می گوید: «اصطبر علیها»؛ یعنی «نفس را بر نماز و سختی آن وادار کرد»، اگر چه با درآویختن با طبیعت حیوانی ات باشد؛ زیرا در باب افتعال زیادتی هست که تلاش مجرد نیست. ۴۰
اردبیلی «تختانون» در آیه ۱۷۸ بقره را از همین نمونه ها می داند که مبالغه «تخونون» می باشد.
در «ویل للمطففین. الذین إذا اکتالوا علی الناس یستوفون» (مطففین/۱-۲) نیز همانند این را گفته اند.
۳. باب استفعال

نمونه: «و أتّموا الحجّ و العمرة فإن أحرصتم فما استیسر من الهدی» (بقره/۱۹۶)

زمخشری می گوید: «یسر» و «استیسر الأمر» به یک معنی است، چنان که «صعب» و «استصعب» دارای یک معنی هستند، ۴۱ ولی فخر رازی گفته است: «استیسر» به معنای «تیسر» می باشد. مانند «استعظم» و «استکبر» که به معنای «تکبر» و «تصعب» می باشد. ۴۲ راغب اصفهانی نیز همانند این را گفته است. ۴۳

صیغه مبالغه

صیغه مبالغه که مبالغه در فاعل را می رساند، وزن های گوناگونی دارد که بیشترین وزن آن که در قرآن به کار رفته «فعال» است، مانند: «و من شرّ النّفاتات فی العقد» (فلق/۴). البته در آیه «أن الله لیس بظلامّ للعبید» کلمه ظلامّ، صیغه مبالغه نیست، بلکه صیغه نسبت است؛ مانند تمّار.

تأکید با حروف زاید

حروف جرّی که زاید باشند و دلالت بر معنایی نکنند، تأکید جمله را می رسانند. ابن جنّی گفته است: حرف جر زائد در حکم تکرار جمله است، بنابر این «لیس کمثله شیء» مانند این است که دو بار گفته باشد: «لیس مثله شیء».

دیگر حروفی که زائد واقع می شوند عبارتند از:

«ما» میان جار و مجرور، مانند «فبما رحمة من الله لنت لهم» (آل عمران/۱۵۹)

«ما» در إنّما و أنّما، مانند «ألا إنّما طائرهم عندهم» و «إنّما یعمر مساجد الله من آمن

بالله» (توبه/۱۸)

«ما» در «فإِذَا يَأْتِينَكُمْ مَنَىٰ هَدَىٰ» (بقره/۳۸)
 «ما» بعد از نکره: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً» (بقره/۲۶)
 «ب» در صورت های مختلف؛ از جمله در خبر «لیس» و «ما» مانند «ما الله بغافل» (بقره/۷۴)
 «من» مانند: «و ما هم بضارین به من أحد إلاّ بإذن الله» (بقره/۱۰۲)
 در این آیه هم «باء» و هم «من» زائده هستند.
 حروف زائد به منزله تکرار جمله هستند و تأکید را می رسانند. ۴۴

تأکید با قسم

قسم از رایج ترین شیوه های تأکید جمله است. «باء» و «تاء» و «واو» از حروف جرّ هستند که برای قسم به کار می روند؛ مانند: «والعصر» (عصر/۱)، «تالله لأکیدن أصنامکم» (انبیاء/۵۷)
 گاه برای مبالغه بیشتر، پیش از واو قسم، «لا»ی زائده نیز می آید، مانند: «فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم» (نساء/۶۵)
 در «لا اقسام» نیز «لا» تأکید را می رساند و به معنای نفی نیست. هر چند شیخ بهایی به معنای ردع بودن یا نفی بودن را به صورت احتمال در آن مطرح کرده است.
 همچنین کلمه «عمر» در آیه «لعمرك إنهم لفی سكرتهم یعمهون» (حجر/۷۲) صریح در قسم است که مبتدا بوده و خبر آن محذوف است و لام آن نیز برای تأکید بیشتر است. در کلام عرب نیز کلماتی هستند که از ماده قسم نیستند، ولی معنای قسم را دارند؛ مانند: «کتب» در «کتب الله لأغلبنّ أنا و رسلی» (مجادله/۲۱) و «اخذ میثاق» که به گفته آلوسی به معنای قسم خوردن است، ۴۵ یا «تأذن» در آیه «و إذ تأذن ربک لیبعثنّ علیهم إلی یوم القیامه» (اعراف/۱۶۷) که زمخشری می گوید مانند قسم است. ۴۶

تأکید با ادات تأکید

ادات تأکید عبارتند از: إن، آن، سین، سوف، قد، لام، ادات تنبیه. اینک به توضیح هر یک می پردازیم.
 آن و إن؛ از حروف مشبّهة بالفعل هستند که اسم خود را نصب و خبر خود را رفع می دهند. این دو بر سر جمله اسمیه درآمده آن را مؤکد می سازند؛ مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفی خسر» (عصر/۲) و «ألا إنهم هم المفسدون» (بقره/۱۲) که در آیه اخیر چندین تأکید وجود دارد.
 سین و سوف؛ زمخشری ذیل آیه شریفه «فسیکفیکهم الله» گفته اند: معنای «سین» آن است که این مطلب حتماً در آینده محقق خواهد شد، زیرا در کلمه «سَد» معنای تأکید نهفته است و «سَد» در مقابل «لن» واقع شده است. سیبویه گفته است: «لن أفعَل» نفی «سأفعل» می باشد. ۴۷
 آلوسی نیز ذیل آیه «سیطوقون ما بخلوا» (آل عمران/۱۸۰) گفته است: «سین» برای تأکید آورده شده است. ۴۸

ادات تنبیه؛ در قرآن حرف «ألا» به عنوان تأکید آمده است؛ مانند:
 «ألا إن نصر الله قریب» (بقره/۲۱۴) «ألا إنهم هم المفسدون» (بقره/۱۲)، «ألا ساء ما یزرون» (انعام/۳۱) «ألا إنّما طأثرهم عندالله» (اعراف/۱۳۱)

زمخشری گوید: ألا مرکب از همزه استفهام و حرف نفی است و در نتیجه تأکید و تنبیهی است بر تحقق ما بعد آن.

لام ابتداء؛ که برای تأکید می آید و بر سر مبتدا و خبر داخل می شود. نیز همواره در صدر کلام قرار می گیرد؛ مگر آن گاه که آغازگر جمله یکی از حروف مشبیه باشد؛ مانند: «و إنّها لكبيرة إلاّ علی الخاشعین» (بقره/۴۵)، «و إنّنا إنّ شاء الله لمهتدون» (بقره/۲۲۱)

فخررازی ذیل آیه «و إنّ کلاًّ لما لیوقینهم ربّک أعمالهم إنّهم بما یعملون خبیر» یادآور می شود که در این آیه چندین تأکید گردآمده که تا هفت مورد را بر می شمارد. ۴۹
لام جواب قسم؛ این حرف بر سر مضارع مؤکد به نون تأکید در می آید؛ مانند: «فلنولینک قبله ترضاها» (بقره/۱۴۴) و «ولنبلوتکم بشیء من الخوف و الجوع...» (بقره/۱۵۵).

لام جواب «لو» و «لولا»؛ مانند: «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض» (بقره/۲۵۱)، «و لو آمن أهل الكتاب لکان خیراً لهم» (آل عمران/۱۱۰) و «و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» (آل عمران/۱۵۹)

لام فارقه؛ مانند: «و إنّ وجدنا أكثرهم لفاسقین»

لام جاره زائده؛ که بر سر مفعول به داخل می شود؛ مانند: «واشکروا لی و لاتکفرون» (بقره/۱۵۲)
لام جاره هرگاه بر سر مفعول به فعلی که خود متعدی است درآیه مانند شکر و غفر زائده خواهد بود.

لام تأکید؛ مانند: «إتی لیحزنی أن تذهبوا به» (یوسف/۳۰)
حرف «أمّا»؛ مانند: «إنّ الله لا یستحیی أن یضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها فأمّا الذین آمنوا فیعلمون أنّه الحقّ من ربّهم و أمّا الذین کفروا فیقولون ماذا أراد الله بهذا مثلاً» (بقره/۲۶)
ابن هشام و زمخشری و دیگر نحویان گفته اند «أمّا» افزون بر آن که حرف شرط و تفصیل است دلالت بر تأکید نیز دارد. ۵۰

«أی»؛ مانند: «یا أيها الناس اعبدوا ربکم الّذی خلقکم...» (بقره/۲۱)
زمخشری گوید: «یا» برای ندای بعید است، اما چون مخاطب و منادای آن نزدیک باشد برای تأکید است؛ زیرا چنان می فهماند که خطاب پس از آن مقصود جدّی است. ۵۱

افعال مقاربه

ورود «کاد» بر جمله اسمیه یکی از راه های مبالغه در کلام است. طبرسی می نویسد:
«کاد» بر جمله اسمیه داخل شده تا مبالغه را برساند، مانند: «لم یكد يراها» (نور/۴۰)؛ یعنی نزدیک نیست که آن را ببیند؛ پس چگونه می خواهد ببیند؟ ۵۲

تأکید با روش های بلاغی

از جمله ابزارهای تأکید، ادات قصر و حصر است. «قصر» راه های گوناگونی دارد؛ از جمله:
۱. «ما» و «إلاّ» یعنی نفی و سپس استثنا دلالت بر قصر دارد؛ زیرا استثنای مفرغ است و چون مستثنی منه محذوف است نفی به عموم تعلق می گیرد و سپس فرد خاصی خارج می شود.

۲. اِنْمَا؛ که به اتفاق اهل لغت و تفسیر و فقه بر حصر دلالت دارد، و فخررازی ذیل آیه «اِنْمَا المشرکون نجس» (توبه/۲۸) بر این مطلب تصریح کرده؛ هر چند در آیه «اِنْمَا ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰۃ...» (مائده/۵۵) اصرار دارد که ثابت کند اِنْمَا دلالت بر حصر ندارد! حصر در این کلمه نتیجه تأکید بر جمله مثبت به وسیله «اِن» و نفی ماورای آن به وسیله «ما» می باشد؛ هر چند اهل بلاغت آن را از باب «ما و اِلَّا» مفید حصر دانسته اند. اهل نحو و تفسیر در باب اِنْمَا و معنای آن و اینکه چرا در مواردی از اِنْمَا استفاده شود و در مواردی دیگری از ما و اِلَّا، به تفصیل سخن گفته اند. ۵۳

مقدم داشتن آنچه باید مؤخر باشد

تقدیم معمول بر عامل و به عبارت دیگر، مقدم داشتن هر چیزی که باید مؤخر باشد، دلیل بر حصر می باشد. ۵۴ البته دلالت بر حصر، زمانی است که تقدیم به خاطر سجع آیات و مانند آن نباشد، هر چند گاهی تقدیم، حصر را نیز می رساند و در عین حال سجع آیات قرآنی نیز مراعات شده است. زمخشری و طبرسی گفته اند: در آیه «ایاک نعبد و اِیاک نستعین» تقدیم مفعول، به خاطر اختصاص می باشد و معنای آیه چنین است: «اختصاص می دهم تو را به عبادت و اختصاص می دهم تو را به طلب کمک». ۵۵

مثال دیگر: «ایای فارهبون». نیشابوری در غرائب القرآن ذیل این آیه گفته است:

«ایای» مفعول به برای «ارهبوا» است که محذوف می باشد و «ارهبوا» بعد از «ایای» در تقدیر گرفته می شود و افاده حصر می کند و جمله «ارهبوا» بعد از «فاء» نیز تکرار شده است. پس از دو جهت افاده تأکید می کند؛ تقدیم معمول که مفید حصر است و تکرار جمله. ۵۶ نمونه ای دیگر: «و علیه فلیتوکل المتوکلون» (یوسف/۶۷). ماده توکّل (باب تفعل) در چهل آیه به کار رفته است که در ۲۷ آیه جار و مجرور مقدم شده و این تقدیم به خاطر حصر می باشد؛ مانند: «لا اِلهَ اِلَّا هو علیه توکلت» (توبه/۱۲۹).

ضمیر فصل

ابن هشام می گوید: ضمیر فصل دارای سه فایده است: حصر خبر در مبتدا؛ تأکید؛ و فرق بین صفت و خبر.

زمخشری ذیل آیه «أولئک هم المفلحون» می گوید: فایده ضمیر «هم» سه چیز است:

یک. فایده لفظی، و آن تمییز بین صفت و خبر است و دلالت دارد که اسم پس از آن خبر است نه صفت؛ دو. فایده تخصیص و حصر خبر در مبتدا؛ سه. تأکید کلام.

حصر با استفاده از ادات عطف

گاه متکلم می گوید: «زید قائم»، و گاهی بر آن عبارت «لاقاعد» را نیز می افزاید. حصر به وسیله «لا» دلالت دارد که زید قطعاً قائم است و دلالت بر تأکید می کند، ولی عبارت «زید قائم» این تأکید را نمی رساند.

ضمیر فصل، علاوه بر تأکید معنای جمله حصر خبر در مبتدا را نیز می‌رساند که خود تأکیدی دیگر است؛ مانند: «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون».

استفاده از اسم ظاهر به جای ضمیر عالمان نحوی تصریح کرده اند که کاربرد ضمیر، برای رعایت اختصار در کلام می‌باشد، ولی گاه به جای استفاده از ضمیر، باز هم اسم ظاهر به کار می‌رود تا تأکید را بفهماند. سیوطی گفته است: هدف از این کار، تقریر و تمکین بیشتر می‌باشد؛ مثل «قل هو الله أحد. الله الصمد» (توحید/۱-۲)

عدول از جمله انشائی به جمله خبری اگر مقتضای کلام، آوردن جمله انشائی باشد ولی عدول شده به صورت جمله خبری آورده شود، خود نشان از تأکید معنوی دارد؛ مانند: «والوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین لمن أراد أن یتّم الرضاعة» (بقره/۲۲۳)

بیضاوی درباره «یرضعن» می‌گوید: امر است که برای مبالغه به صورت جمله خبری آمده است. ۵۷. زمخشری نیز می‌گوید: «یرضعن» مثل آیه «یتربّصن» است، در اینکه جمله خبریه است، ولی به معنای امر مؤکد حمل می‌شود. ۵۸. همو ذیل آیه «والمطلّقات یتربّصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء» (بقره/۲۲۸) می‌گوید: اگر گفته شود معنای اخباری بودن «یتربّصن» چیست می‌گوییم: این خبری است به معنای امر، و اصل کلام «ولیتربّصن المطلّقات» بوده است.

عدول از فعل امر به استفهام امر کردن چیزی به مخاطب، مراحلی دارد؛ گاه می‌گوید: «اشکروا»، گاه می‌گوید: «هل تشکرون» و در مرحله بعد می‌گوید: «هل أنتم تشکرون» و سپس: «هل أنتم شاکرون».

ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ هـ. ق) می‌گوید: جمله «فهل أنتم منتهون» نهی و نسخ از خمر است، زیرا گفته اند بلیغ ترین کلمه ای که در نهی وارد شده، این است که گفته شود: «أنت منته»؛ زیرا این جمله معنای تهدید را به همراه دارد. ۵۹.د.

زمخشری نیز گفته است: جمله «فهل أنتم منتهون» از بلیغ ترین جمله‌هایی است که دلالت بر نهی می‌کند؛ مثل اینکه گفته شده: تلاوت شد بر شما آنچه در «خمر» از دستورات بازدارنده صادر شده وجود دارد، آیا اکنون شما با توجه به این منع‌ها نهی می‌پذیرید و پرهیز می‌کنید، یا شما بر حال پیشین هستید؛ گویی که موعظه نشده‌اید و نهی نشده‌اید. ۶۰. شیخ طوسی می‌گوید: صیغه آن استفهام است، ولی معنای آن نهی می‌باشد. ۶۱.

ذکر کلّ و اراده جزء

ذیل آیه «أو کصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق یجعلون أصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت و الله محیط بالکافرین» (بقره/۱۹). زمخشری می‌نویسد: در ذکر «اصابع» مبالغه ای است که در ذکر «انامل» نیست.

احمد بن منیر اسکندری در حاشیه کشاف نگاشته است: در ذکر «اصابع» اشعار به آن است که منافقین در داخل کردن «اصابع» در گوش های خود بیشتر از عادت معمول مبالغه می کردند؛ تا از شنیدن صدای بلند بگریزند. ۶۲

اقتصار

مانند: «أَلَذَى جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَاشاً وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأُخْرِجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۲)

زمخشری می گوید مفعول به «تعلمون» حذف شده، گویا می گوید «وَ أَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْمَعْرِفَةِ» که سرزنش و توبیخ بیشتر و سخت تری خواهد داشت. این بحث همان مقوله فرض کردن فعل متعدی به منزله لازم است، یعنی هدف متکلم اصل فعل است، نه مفعول به، مانند «أَفَلَا تَشْعُرُونَ» و «أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ».

نحویان گفته اند حذف مفعول به و در تقدیر گرفتن آن جز با وجود قرینه نشاید و اگر با وجود قرینه محذوف شد همانند مذکور است، اما حذف مفعول بهی که در نیت و قصد نباشد، به گونه ای که گویی فراموش شده است، تنزیل فعل متعدی به منزله لازم خواهد بود. حالت اول مانند این آیه است: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» (رعد/۲۶) که مفعول «يقدر» محذوف است یا «إِلَّا مِنْ رَحْمٍ»، یا «مَنْ شَاءَ فليؤمِّن» و قسم دوم مانند: «أَصْلَحَ لِي فِي ذَرِّيَّتِي» و «يَحْيَى وَ يَمِيتُ».

التفات

التفات آن است که انسان از حالت خطاب و غیبت که در کلام خود دارد به حالت دیگری عدول کند؛ مثلاً در سوره حمد، جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خطاب است و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» غیبت، زیرا اسماء ظواهر در حکم غایب می باشند. این گونه بازگشت از حالتی به حالت دیگر را التفات گویند؛ البته باید بازگشت از مساق کلام به مساق دیگری باشد که منافات با حالت اول ندارد. ۶۳

زمخشری ذیل آیه شریفه «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ» (نور/۱۲) می نویسد:

«اگر کسی بگوید چرا خداوند متعال نفرمود: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ خَيْراً وَ قَلْتُمْ» و چرا از خطاب به غیبت عدول کرد و از ضمیر به اسم ظاهر بازگشت، در جواب می گوییم: به این جهت که خداوند می خواست از طریق التفات در توبیخ، مبالغه کند و لفظ ایمان را به صراحت آورد تا دلالت کند بر اینکه مرد و زن مؤمن نباید نسبت به دیگری سخن پنهانی بگویند و طعن پنهانی بر او زنند.» ۶۴

همو در مورد علت عدول از خطاب به غیبت در آیه «هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفَلَکِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» (یونس/۲۲) گفته است:

«مقصود مبالغه است؛ گویی خدای متعال حال آنها را برای دیگران ذکر نموده، و چون آنان تعجب کردند و منکر طلب شدند، خداوند با عدول از خطاب به غیبت، کلام را مؤکد ساخته است.»

تقدیم مسند الیه

عبدالقادر جرجانی اعتقاد دارد که بین «أعطیتک» و «أنا أعطیتک» فرق است، ۶۵ زیرا تقدیم مسند الیه اقتضا می کند که جمله فعلیه به اسمیه تبدیل شود، آن گاه در واقع مسندالیه، دوبار تکرار شده؛ یک مرتبه به عنوان مبتدا و مرتبه دیگر به عنوان فاعل، و خود تکرار، نوعی از تأکید کلام است. در آیه شریفه «أنت قلت للناس اتخذونی و أمی إلهین من دون الله» (مائده/۱۱۶) تکرار است و تقدیم مسندالیه دلالت بر تقریر و تأکید کلام می کند.

جمله اسمیه

یکی دیگر از مؤکدات، جمله اسمیه است. سیوطی ذیل توضیح بسیاری از مثال ها آن را از اسباب تأکید شمره است. ۶۶ تفتازانی در مقدمه شرح تلخیص می گوید: عدول از جمله فعلیه به اسمیه، نشانه تأکید و ثبوت آن است. ۶۷

ذکر فایده ها و زیان ها

یکی از عمده ترین شیوه های تأکید کلام در قرآن، ذکر «فایده ها» است؛ البته اگر مطلوب و ممدوح باشد. مانند: «یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. إنما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یریدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل أنتم منتهون» مائده/۹۱-۹۰ ای کسانی که گرویده اید، می و برد و باخت و بت ها و تیرک ها پلید است و کار شیطان است، پس از آن دوری جوید؛ باشد که رستگار شوید. همانا شیطان می خواهد که با می و برد و باخت میان تان دشمنی و کینه افکند و شما را از یاد خدا ر از نماز بازدارد، پس آیا شما بس خواهید کرد. ابن ادریس حلی می گوید: در این آیه شریفه ده دلیل بر حرمت خمر وجود دارد، ۶۸ ولی فقهای دیگر گفته اند: در آیه مزبور هشت دلیل وجود دارد. راوندی در آیه، چهار دلیل را بر شمرده است. ۶۹ رجس نامیدن، در شمار انصاب و ازلام بودن، عمل شیطان بودن، عداوت آفرینی، مانع بودن از ذکر خدا، رستگاری آفرینی دوری از خمر، کلمه انما و... از این جمله است.

تعلیل

فایده ذکر علت در کلام، تقریر و بلاغت آن است، چون نفس آدمیان بر پذیرش مطالب دارای علت، بیشتر اشتیاق و میل دارد. بیشر موارد ذکر علت، در پاسخ پرسش است.

تفسیر

از جمله مواردی که بر تأکید دلالت می کند و در کلام عرب کاربرد فراوانی دارد تفسیر است. در تفسیر، فعل حذف می شود و سپس به وسیله فعل دیگری تفسیر می گردد و جمع بین آن دو ممتنع است. باب تفسیر بیشتر در مواردی مطرح می شود که الفاظ لازم است بر فعل داخل شوند؛ نظیر «وان أحد من المشرکین استجارک» که «استجارک» فعل محذوف بعده را تفسیر می کند.

١. زرکشى، بدرالدين، محمد، البرهان فى علوم القرآن، تحقيق مرعشلى، بيروت، دارالمعرفة، ٢/٤٨٥.
٢. تفتازانى، سعد الدين، مختصر المعانى، تحقيق محمد محى الدين، ١/٨٠؛ شروح التلخيص، ١/٢٠٤؛ مصطفى جازم و...، البلاغة الواضحة، ١٥٥.
٣. زرکشى، بدرالدين محمد، البرهان فى علوم القرآن، ٢/٨٥؛ ترتيب لسان العرب، ١/١٦٩.
٤. همان.
٥. سيد رضى، نهج البلاغه، خطبه. ١٧٥.
٦. نجفى، احمد، جواهر البلاغه، ١٦٥؛ علوم البلاغه، ١٣١؛ معترك الاقران فى اعجاز القرآن، ١/٢٥٨.
٧. سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، ٣/٢٢١.
٨. همو، همع الهوامع، ٢/١٢٢؛ معترك الأقران فى اعجاز القرآن، ١/٢٥٦.
٩. تفتازانى، سعد الدين، مختصر المعانى، ١/١٣١.
١٠. همان؛ سيوطى، جلال الدين، همع الهوامع، ٢/١٢٢.
١١. همان، ٢/١٢٥.
١٢. طبرسى، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ٢/٨٣٢؛ زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف، جلد ٤، ذيل آيه ١٧ طارق.
١٣. سيوطى، جلال الدين، همع الهوامع، ٢/١٢٥.
١٤. عكبرى، التبيان فى اعراب القرآن، ٢/٢٣٥؛ املاء ما من به الرحمن، ٢/١٤٩.
١٥. سيد مرتضى، غرر الفوائد (امالى)، ١/٨٩.
١٦. انصارى، ابن هشام، قطر الندى، ٢٢٦؛ همو، شذور الذهب، ٢٣٥؛ حاشية الصبان على شرح الاشمونى، ٢/١٠٩.
١٧. طبرسى، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ٢/٣٥٤.
١٨. سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ٣/٢٢٤.
١٩. مكى بن ابى طالب، مشكل اعراب القرآن، ٢/١٦٠.
٢٠. سيوطى، الاتقان، ٣/٢٢٧؛ نجفى، جواهر البلاغة، ١٦٧.
٢١. سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ٣/٢٢٧.
٢٢. علوم البلاغة، ١٣٢؛ نجفى، احمد، جواهر البلاغة، ١٦٧.
٢٣. تفتازانى، سعد الدين، مختصر المعانى، ١/١٣٣.
٢٤. زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف، ١/٢٥٨.
٢٥. انصارى، ابن هشام، معنى اللبيب، ٢.
٢٦. سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ٣/٢٤٠.
٢٧. همان، ٣/٢٤١.
٢٨. بياضوى، انوار التنزيل و اسرار التأويل، ٢/١٩١.
٢٩. النهر الماد، ١/٤٧١.
٣٠. فخرراى، محمود بن عمر، مفاتيح الغيب، ذيل آيه ٥٧ سوره نساء.
٣١. اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع البيان، ١/٣٩٧.
٣٢. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، ١/٣٩٧.

٣٣. زمخشرى، محمودبن عمر، الكشاف، ٢٢٠/١
٣٤. همان، ٥٩٠/١
٣٥. همان؛ عاملى، زين الدين بن على، الروضة البهيّة و نيز روض الجنان.
٣٦. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات، ٣٦٦
٣٧. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، ٣٨١/٤
٣٨. همان، ٤٥١/٥
٣٩. معجم الفاظ القرآن الكريم، ٦٤/٢
٤٠. سيورى، فاضل مقداد، كنزالعرفان، ٦٤/١
٤١. زمخشرى، محمودبن عمر، الكشاف، ٢٤٠/١
٤٢. فخررازى، مفاتيح الغيب، ١٤٨/٥
٤٣. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات، ٥٢٣
٤٤. انصارى، ابن هشام، مغنى اللبيب، ٤١١/١
٤٥. آلوسى، محمود، روح المعانى، ٢١٠/٣
٤٦. زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف، ١٧٣/٢
٤٧. نيشابورى، نظام، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ٤٧٠/٢
٤٨. آلوسى، محمود، روح المعانى، ١٣٩/٤
٤٩. فخررازى، مفاتيح الغيب، ٧٠/١٨
٥٠. زمخشرى، محمودبن عمر، الكشاف ٩٠/١
٥١. همان.
٥٢. طبرسى، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ٧٧٧/١
٥٣. مدنى، سيد عليخان، الحقائق النديّة، ٥١٦؛ انصارى، ابن هشام، مغنى اللبيب، ٥٩/١؛ رشيد رضا، تفسير المنار، ١٥٩/٨؛ جرجانى، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز، ٢٥٣؛ نجفى، احمد، جواهر البلاغة، ١٨٧
٥٤. نجفى، احمد، جواهر البلاغة، ١٩٠
٥٥. طبرسى، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ١٧/١؛ زمخشرى، الكشاف، ١٣/١
٥٦. نيشابورى، نظام، غرائب القرآن و رغائب الفرقان.
٥٧. بيضاوى، انوار التنزيل، ١٤٤/١؛ سيورى، فاضل مقداد، كنزالعرفان، ٢٣١/٢
٥٨. زمخشرى، الكشاف، ٢٧٨/١
٥٩. حلى، ابن ادريس، السرائر، ٤٧٣/٣
٦٠. زمخشرى، الكشاف، ٦٧٥/١؛ بيضاوى، انوار التنزيل و اسرار التأويل، ١٤٣/٢؛ مراغى، تفسير المراغى، ٢٥/٣
٦١. شيخ طوسى، التبيان، ١٨/٤؛ طباطبايى، محمدحسين، الميزان، ١٢٤/٦؛ رازى، ابوالفتوح، روح الجنان، ١٣٩/٧؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٩٢/٢
٦٢. زمخشرى، الكشاف، ٨٤/١
٦٣. منهاج البلاغة، ١٧٠/١
٦٤. زمخشرى، الكشاف، ٢١٨/٣

٦٥. جرجاني، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز، ١٣٠.
٦٦. سيوطي، الاتقان، ٢١٧/٣.
٦٧. زركشي، بدرالدين، البرهان، ٤٩١/٢.
٦٨. حلّي، ابن ادريس، السرائر، ٤٧٣/٣.
٦٩. فقه القرآن، ٢٧٧/٢.

